

بررسی و تحلیل داستان سوم هفت پیکر نظامی

دکتر زینب ولی‌زاده فلکدهی*

چکیده

نظامی را می‌توان از چهره‌های برجسته‌ی سنبلی سازی در بخش ادبیات فارسی به ویژه در حوزه ادبیات داستانی دانست. که بازخورد این مهارت در شاهکار هنری وی یعنی هفت پیکر به زیباترین گونه ممکن به نمایش گذاشته شده است. نظامی در هفت پیکر نگاهی عارفانه و فلسفی به داستان‌ها دارد وی برای نشان دادن این نوع نگاه از معماری گنبدها و پیراستن دختران با رنگ‌هایی مشابه گنبدها و مرتبط کردن تمام این‌ها با سیارات کمک می‌گیرد تمام این داستان‌ها در یک ارتباطی سلسله وار با رنگ‌ها و آرایش و معماری خاص قصریک نمایش بصری و کلامی برای خواننده است. اما در پس این زیبایی ظاهری کلامی عارفانه نهفته است که تنها اهل بصیرت و عارفان قادر به درک آن هستند. در این پژوهش هدف براین اساس نهاده شده است که با تحلیل محتوایی داستان سوم {روز دوشنبه} به دلایل انتخاب این رنگ و این داستان برای روز دوشنبه پی ببریم. و راهی به سوی درک بهتر هفت پیکر فراسوی افراد باز گشایی شود.

کلید واژه: هفت پیکر، رنگ سبز، نظامی، بشر، ماه

مقدمه

نظامی را باید به عنوان شاعری قصه سرا در میان شاعران قرن ششم دانست اگرچه داستان سرایی پیش از وی هم بوده؛ اما اوج تکامل و درخشش داستان غنایی تنها در آثار نظامی پیداست. با این

valizadeh_zeinab2095@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۲/۲۴

* دکتری زبان و ادبیات فارسی

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۲۳



وجود تنها راه شناخت جنبه‌های ادبی و استعداد‌های این شاعر قصه گو بررسی دقیق و همه جانبه‌ی شگردها و فنون داستان نویسی وی است. تا بدین ترتیب بتوان رازهای نهفته در میان داستان‌ها را کشف کرد و به عمق وجودی هر آنچه که مد نظر شاعر است پی برد.

پایه و اساس آثار نظامی به ویژه هفت پیکر پیرو شاخصه‌های قصه‌های کهن است و تمام ویژگی‌های یک قصه دیده می‌شود. و این ویژگی در هفت پیکر بسیار محسوس است. گرچه نظامی گاهی با پرداختن به عناصر داستان از قبیل گره افکنی و یا نماد سازی و غیره، حکایات را از مسیر سهل ان خارج کرده و به شکل داستان‌های امروزی تر نزدیک سازی می‌کند.

نظامی همه‌ی تلاش خود را به کار می‌بندد تا بتواند در بین داستان‌ها ارتباطی برقرار کند. چرا که هفت پیکر دارای یکپارچگی و انسجام خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نیست. «هفت پیکر مثنوی قصه‌های پراکنده و بی ترتیب است که بر گرد محور پادشاه ساسانی، بهرام گور، دور می‌زند و ابداع یک قصه منسجم واحد از آنها با قالب قصه در قصه به دشواری امکان می‌یابد.» (زرین کوب، ۱۳۷۲، ص ۱۴۵)

هفت پیکر بارها و بارها توسط بزرگان مورد بررسی قرار گرفته شده و اکثر جوانب آن چه غنایی و حماسی تحلیل و بررسی شده اما این اثر فاخر و ارزشمند آنقدر لایه‌های درونی دارد که نتوان از ان گذشت به خصوص تحلیل و بازگشایی هر داستان به صورت جداگانه.

هفت پیکر یا هفت گنبد که در نزد اهل فن گاه بهرام نامه نیز خوانده می‌شود چهارمین اثر مثنوی نظامی گنجه‌ای است که شاعر در سال (۵۹۳ ه. ق) آن را به نام علاء الدین کرب ارسلان پادشاه مراغه در بحر خفیف سروده و تقدیم وی نمود. «منظومه زیبای هفت پیکر بی تردید، یکی از شاهکارهای هنری جهان و هنرمندانه ترین اثر نظامی گنجه‌ای است» (ثروتیان، ۱۳۶۹، ص ۶۰). هفت پیکر از دیر باز جز مضامین اصلی نگارگری‌های ایرانی و هندی بوده در هفت پیکر پیوندی ناگسستگی بین زمین و آسمان و جلوه‌های موجود بین این دو موجود است. هفت پیکر به دو بخش تقسیم می‌شود؛ بخش اول شامل نعت و دعا و حمد و بخشش و بخش دوم کتاب تا به آخر مجموعه حوادث و روند زندگی بهرام پنجم ساسانی را در بر می‌گیرد.



البته این نکته را باید خاطر نشان کرد، کتاب بخشی میانی را نیز در میان خود گنجانده است که نظامی هفت حکایت را با هفت موضوع اخلاقی با چیره دستی هر چه تمار با هم عجین ساخته. «این هفت داستان که نظامی از زبان هفت عروس حصارى آورده حکایات غریبۀ دلچسبی است که هر یک منظومۀ خاصی شمرده می شود.» (صفا، ۱۳۶۹، ص ۸۰۴)

این حکایت هر کدام از زبان هفت همسران بهرام از هفت اقلیم دنیا بازگو می شوند. «این منظومه راجع به داستان بهرام گور، بهرام پنجم ساسانی و از قصه های معروف دوری ساسانی است» (صفا، ۱۳۷۹ ص ۳۱۷).

شروع و پایان داستانها تضاد بین دورنگ سیاه و سفید است که نشانگر الهامات درونی بهرام و ناپدید شدن ناگهانی وی است.

بهرام که عمری را صرف عیش و بزم و غفلت کرده بود با شنیدن ندای سروش حق به درون غاری می رود و ناپدید می شود.

این جریان در نزد عرفا حرکتی است از طلب به سوی فنای حق و جاودانگی پیش از رسیدن به مرگ جسمانی حقیقی؛ این منظومه ی زیبا، آمیزه ای از حماسه و غناست به گونه ای که در هر هفت گنبد داستان های رمانتیکی با روح غنایی چهره ی حماسی بهرام را نیز ترسیم می کند این ترسیم تلفیقی از غنا و حماسه است توصیف قصر خورنق همراه با تابش آفتاب و تصویر کشیدن رنگ های قصر و هارمونی ایجاد شده با لباس های همسران و پیوند میان همان روز و همان سیاره توانایی نظامی را بیش از پیش به منظر ادب دوستان معرفی می نماید.

این مجموعه گرچه حوادث و حکایت عاشقانه را نیز در بر دارد اما با لیلی و مجنون تفاوت دارد زیرا سراسر داستان هفت پیکر از حوادث و ابیات شاد پر است. هفت دختران این منظومه بزمی به سان هفت روحانی نشسته در محراب اند هفت اقلیم ایشان شامل هند، روم، مغرب، سقلاّب، چین، یمن و ایران است این هفت اقلیم با هفت رنگ سیاه، زرد، سبز، سرخ، فیروزه ای، صندلی و سفید پیوند خورده اند.

نظامی با نگاهی ویژه که به رنگها دارد آنها را برای پیشبرد اهداف خود به کار گرفته است. سبک بیان نظامی در هفت پیکر قصه در قصه است به این ترتیب که ابتدا بهرام و قصه ی زندگی او



عنوان می شود و سپس از زبان شاهزاده های هر قصر داستانی دیگر روایت می شود. هفت پیکر یک کتاب است و چند داستان.

هدف نظامی بیان حقایق نهفته در زندگی با بیانی زیبا و شاعرانه است نظامی بی شک از روانشناسی رنگ ها سر رشته دارد. اگر جز این بود این رنگ ها را اینگونه فیلسوفانه در کنار هم قرار نمی داد. بهرام در داستان سوم با لباسی سبز بروی صحنه حاضر می شود. پس آنگاه به دیدار شاهزاده خوارزم می رود. این داستان سعی دارد صداقت و پرهیزگاری را در بازی رنگ ها و گنبدها به بهترین شکل در چشم خواننده به نمایش بگذارد.

اما این به تنهایی برای شاعری چون نظامی کافی نیست او در خلال این لایه های رنگی قصد بازگو کردن نکات عرفانی را دارد.

«هفت پیکر داستان سیر و سلوک بهرام است برای به فرمان در آوردن دو جهان درون و بیرون و دست یابی او به همان آگاهی رهاننده ایی که در زبان کیمیا گری، مس وجود را زر می کند. بهرام در این سیر و تحول نخست دنیای درون خود و در پی آن جهان بیرون رامی شناسد. و در سالهای انجامین زندگی خویش به تمامیت و کلیتی می رسد که آخرین مرحله ی خودشناسی و کسب هویت است... و آنچنان با خود و دیگران و کیهان سازگار و یگانه می شود که زبان گورخری را که بر سر راهش قرار گرفته به یک اشاره می فهمد و به درون غار می رود...» (یاوری ۱۳۸۶، ص ۷۹).

هفت پیکر را می توان سیری عارفانه به دنیای درون بهرام از خود دانست. این حکایت سرگذشت و برخورد بهرام را با لایه های پنهانی و عمیق داستان و همینطور سفری که بهرام از خود به خود را دارد در مهمانی و بزمی رنگارنگ و شبانه نشان می دهد و پس از پایان این ضیافت هاست که به مس وجود دست می یابد و به اصطلاح عارفان به حقیقت وجودی فنا می رسد.

تمامی هفت گنبد رنگی نشان از درون و روان خود بهرام است. و شهزاده های رنگین نیز سنبلی از حواس درونی بهرام است که نظامی آن را با جامه و قصرهایی که بهرام هر شب در آن پا می گذارد همساز و هم رنگ می سازد. در بررسی هفت پیکر می توان به دو لایه ی زیر ساخت و رو ساخت پی برد که این دو لایه به طرز عجیبی در هماهنگی با هم داستان را به جلو هدایت می کند.



زمین و آسمان و هر آنچه که در جای جای حکایت دیده می شود به سمت کمال هدایت می شوند «بازنگری نمادها و استعاره ها یی که در منظومه برای تمامیت و کمال به کار آمده و همخوانی آن با یکی از بنیانی ترین ویژگی های ساختاری روان در روانشناسی تحلیلی یونگ یعنی جسمانی کردن معنا و روحانی کردن ماده. (یاوری: ۱۳۸۶، ص ۸۰).

نظامی در هفت پیکر در پی نشان دادن رمز نهفته در عدد هفت است. او از هفت قصر، هفت رنگ، هفت اقلیم و هفت روز و هفت سیاره کمک می گیرد تا تقدس عدد هفت را بیان کند. «هفته ی سیر و سلوک در هفت گنبد یا زمان ذهنی درونی بهرام شاه، تحول فصلی آسمان از زمستان به بهار، زمان درونی و در عین حال بیرونی، زمان رستاخیز معنوی شاه و همچنین امپراطوری اش، سرانجام هفت سال پر از رخدادهای ناگوار در قلمرو پادشاهی اش، زمان برونی» (بری: ۱۳۸۵، ص ۱) این هفت روز و هفته نماد زمان سیرو سلوک عرفانی بهرام برای عبور از گذر گاه گنبد هاست. گنبد و دلیل انتخاب هوشمندانه ی شاعر از این ساختار در هفت پیکر بسیار مورد توجه و تامل است چرا که از قدیم و تقریباً در همه ی ادیان گنبد شکلی مقدس و عرفانی دارد «گنبد یکی از نمادهای قدسی در اسلام، سایر ادیان اعم از ابراهیمی و غیر ابراهیمی و باور اقوام و ملل مختلف است. ساختن بناهای مقدس به شکل گنبد، برجهای هرمی شکل ناقوس دار، معابد بودایی، مهرکده ها، گلدسته مساجد، ضریح مقبره امامان و امام زاده ها، کلیسای جامع گوتیک، خیمه های گنبدی شکل بعضی از قبایل، زیگورات ها و غیره مبتنی بر باوری است که آسمان را به شکل گنبد می دیده اند» (علی اکبری، ۱۳۸۳: ۱۲۳-۱۲۵).

در این حکایات هر کدام از گنبدها رنگی با سیاره ای پیوند خورده. روز دوشنبه اختصاص دارد به رنگ سبز که با ماه پیوند دارد البته نباید این نکته را از نظر دور کرد که در دوران کهن مردم معتقد به تاثیر ماه در سرنوشت انسان ها بودند. در اساطیر گذشتگان گردش هفت سیاره که دنیای ما را هفت رنگ می کرد، در یک لحظه زمان و سرنوشت را می آفرید، اما برای نفرین شدگان این هفت سیاره به جای نمادی از لطف الهی، چهره های خشم الهی را به نمایش می گذارد (بری، همان: ص ۱۸۱).



رنگ سبز در هفت پیکر

سبز رنگی است پراز آرامش و معنویت «سبز نشانه‌ی احساس آرامش و تسلی است. رنگ سبز فونکسیون مربوط به حواس است برای همین وقتی در رویدادهای رویا رنگ سبز حاکم است یعنی در زندگی خودآگاه از حواس به طور ناکافی بهره برداری می‌شود. و فرد از روی وجوه ساده و روز مره‌ی زندگی به آسانی عبور می‌کند. (اپلی، ۱۳۷۱: ۲۸۳). «به نظر کاندنیسکی رنگ سبز مطلق، آرام بخش ترین رنگ هاست.

این رنگ هیچ انعکاسی یا موجی حاوی شادی و رنج و یا ترس ندارد. و به هیچ طرفی در حرکت نیست بلکه آرام و ساکن و راضی از خود است. (ریو فرای: ۱۳۷۱: ۹۸). رنگ سبز در ادیان اسلامی به عنوان رنگ مقدس و مورد ستایش افراد نیز به حساب می‌آید. نام این رنگ در آیاتی نیز از قرآن کریم آمده است. «او مرا آفریده تا در مزارع سبز و کنار آبهای آرام زندگی کنم». (زبور: ایه ۲۳). رنگ سبز را به عنوان رنگ ایمان و توکل و یقین می‌دانند «رنگ سبز بیانگر جدایی، ایمان، عشق، عقیده دینی، توکل و غرور است. و همینطور نشانه‌ی طراوت و تازگی، تحرک و انرژی، آرامش و خوشحالی و لذت است». (احمدیان، ۱۳۸۱: ۶۶) رنگ سبز در ادبیات هم وجه خاص و قابل ذکر دارد هیچ شاعری و نویسنده‌ای در این حوزه وجود ندارد که از این رنگ در توصیف و تشبیه و سایر آرایه‌های ادبی استفاده ننموده باشد.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو
(حافظ)

اینک آن جویی که چرخ سبز را گردان کند
اینک آن رویی که ماه و زهره را حیران کند
(مولانا)

استفاده از رنگ‌ها برای بیان مطلب در زبان استعاری و کنایه امیز از صنایع شعری است. در دنیای امروز رنگ‌ها گاه معانی دیگر نیز پیدا می‌کنند اما رنگ سبز همیشه نمایه‌ی پیشرفت و حرکت به سمت جلو با آرامش است.

با توجه به آنچه در توصیف رنگ سبز بر شمردیم می‌توان به چرایی انتخاب این رنگ برای این حکایت پس از خواندن حکایت پی برد. نظامی با علم به ویژگی‌های رنگ سبز داستانی را انتخاب



نموده که هماهنگ با رنگ و محتوای داستان باشد شخصیت داستان فردی آرام و صبور است که دایم به خدا توکل دارد و رضای او را بر رضای خویش ترجیح می‌نهد همینطور قهرمان داستان جدای از روحیه‌ی خداپرستی فردی پرهیزگار و صادق است و مورد اعتماد پس نظامی با در نظر گرفتن تمام این ویژگی‌ها شخصیت داستان را بر می‌گزینند و داستان را ساخته و پرداخته می‌کند. رفتن بهرام به قصر خورنق:

در هفت پیکر نظامی رنگ سبز به گنبد سبز و روز دوشنبه و سیاره‌ی ماه اختصاص دارد. بهرام پس از قرار گرفتن در کنار ناز پری خاتون شهزاده‌ی خوارزم از او می‌خواهد تا حکایتی را برای او بازگو کند. ناز پری هم پس از احترام و حمد و ستایش پادشاه شروع به بازگو نمودن حکایت می‌نماید.

چون دعا گفت بر سریر بلند	بر گشاد از عقیق چشمه‌ی قند
چون که روز دوشنبه آمد، شاه	چتر سر سبز بر کشید به ماه
شد برافروخته چو سبز چراغ	سبز در سبز چون فرشته‌ی باغ
رخت را سوی سبز گنبد برد	دل به شادی و خرمی بسپرد
چون برین سبزه زمرد وار	باغ انجم فشاند برگ بهار
زان خردمند سرو سبز آرنگ	خواست تا از شکر گشایند تنگ

(هفت پیکر: ص ۱۹۷)

خلاصه داستان

موضوع اصلی: گنبد سبز: بشر پاک <عشق پاک

درون مایه اصلی داستان نگه داشتن هوای نفسانی و خویشنداری و در نهایت توکل به خداست و آنچه او را به مقصود رسانید جلوگیری از خواهش‌های نفسانی است.

شخصیت اصلی داستان <بشر و در مقابل او ملیخاست

روایت داستان به صورت سوم شخص مفرد یا همان دانای کل است.

لحن داستان توأم با نوعی تمسخر است به خصوص در دیالوگ‌های مربوط به بشر و ملیخا



صحنه داستان در بیابان و بیشترین دیالوگ‌ها مربوط به بشر و ملیخاست. عناصر داستان: با تو صیغ و تشریح رویارویی بشر و ملیخا داستان شروع می‌شود و نا پایداری داستان زمانی اتفاق می‌افتد که بشر به خود مراجعه می‌کند و سفر به درون خود شروع می‌شود. داستان با سوال‌های بی‌موردی که بین بشر و ملیخا به وجود می‌آید بسط و گسترش می‌یابد و اوج داستان بر می‌گردد به روبرو شدن بشر و همسر ملیخا به صورت کاملاً اتفاقی و غیر منتظره. نتیجه داستان: با عشق پاک و صبوری می‌توان به اهداف رسید. و حال خلاصه داستان: داستان و حکایت مربوط می‌شود به شخصی پرهیزگار و خوش نام به نام بشر اما نقطه مقابل او فردی خود رای و مغرور است به نام ملیخا.

بشر پرهیزگار که فردی مهربان و رئوف است د شهر خویش به آرامی زندگی می‌کند. این فرد آراسته به تمام صفات نیک است. وی با داشتن صفاتی اینچنین به دنبالی صفات و حقیقتی در خور خویش بود. از قضای روزگار در میان راهی که از آن عبور می‌کرد دست روزگار شعبده ایی به کار انداخت و بازی با وی آغاز نمود که بشر پرهیزگار را در چنبره‌ی عشق گرفتار کرد.

بررهش عشق ترکتازی کرد	فتنه با عقل دست یازی کرد
پیکری دید در لفافه‌ی خام	چون در ابر سیاه ماه تمام
فارغ از بشر می‌گذشت به راه	باد ناگه ربود برقع ماه
بشر کان دید سست شد پایش	تیر یک زخمه دوخت بر جایش

(هفت پیکر ص ۱۹۸-۱۹۹)

دست‌های ناپیدا باد نقاب از روی زن کنار زد و همزمان عقل بشر را پس زد. نمایان شدن چهره‌ی زیبای چون ماه زن مصادف شد با شعله کشیدن آتش عشق. بشر از خود بیخود گشت مانند کودکی که به او رنجه دندان گزیدگی برسد فریادی گوش خراش از دیدن آن همه زیبایی برآورد و از هوش رفت.

زن با شنیدن صدای فریاد به خود می‌آید و نقاب بر چهره می‌گشاید و با سرعتی هرچه تمامتر محل را ترک می‌کند. بشر که به خود باز آمد اثری از زن ندید اندیشید که دنبال زن رفتن نه کاری



عقلانه است و اما طاقت صبر و شکیبایی در فراق یار را نیز ندارد «به طاقتی که ندارم کدام بار کشم».

پس از اندکی تأمل بشر صبر و شکیبایی را بر رسوایی و بدنامی ترجیح می دهد و با خود زمزمه می کند که من مرد هستم و البته ازین غم نخواهم مرد. پس برای فراموشی و ترک گناه سفر و هجرت را بر می گزیند و به سوی خانه خدا به راه می افتد بلکه در دامن امن الهی ازین امتحان فارغ اید. در کنار حرم امن با اشک چشم غم دل فرو می شوید و پس از به آرامش رسیدن قصد سر منزل می کند در راه باز هم روزگار آبتن حوادثی است برای بشر. در راه با شخصی ملیخا نام برخورد می کند و همسفر راهش می شود. که بدخواه و بد طینت است.

بود همسفره ایی در آن راهش نیکخواهی به طبع بد خواهش
(هفت پیکر: ص ۲۰۰)

نظامی ملیخا را فردی گزافه گو و بهانه جو به خواننده معرفی می کند فردی که هیچ حرفی را بالاتر از حرف خویش نمی پسندد که اگر غیر از این بود بر می آشفته و ایراد می گرفت.

ملیخا خود را وارد به همه ی امور علمی و مذهبی می داند از کوه و دشت و جنگل و هر آنچه که در این پهنه ی گیتی وجود دارد اصل وجود و علل پیدایش آن را می داند. از علوم غیب و نانوشته ها خبر دارد از حوادثی که نیفتاده اطلاع

گر رسد پادشاهی به زوال پیش از آن دانمش به پنجه سال
(هفت پیکر ص ۲۰۱)

بشر اما به همه ی طبیعت و عوامل طبیعی دید مثبت دارد و خداوند را عامل وجود میی داند ملیخا دیدگاهی متفاوت و منفی گرایانه به این عالم دارد. در بین راهی به چاهی به ظاهر کوزه مانند می رسد در کنار چاه توقف کرده تا آب و غذایی بخورند بشر می گوید این اب برای تشنگان و موجودات است اما ملیخا مخالف است و می گوید این دامی است برای شکار حیوانات باری آب و غذا را خوردند و آن مرد به بشر گفت که می خواهد در آن آب، تنش را بشوید. هر چه بشر به او گفت که آن آب را آلوده نکن، گوش نکرد و در آب شد. وقتی در سفال پرید، دید که عمق آن نا پیداست و هر کاری کرد که خود را نجات دهد نتوانست و غرق شد و مرد.



بشر که آنطرف تر منتظر او نشسته بود، دید که خبری از او نشد. به سراغ سفال رفت و دید که آن سفال در اصل یک چاه است که برای نشانه، کلگی یک سفال را در دهانه آن کار گذاشته اند. به هر ترتیب جسد او را از آب بیرون آورد و خاکش کرد. و با خود می گفت که «آن ادعاها و چاره گری هایت کجاست که تو را از اینجا برهاند؟!»

برکشید آن غریق را به شتاب
چون در انباشتش به خاک و به سنگ
گفت کان گریزی و رایت کو؟
و آنهمه دعویت به چاره گری
در چه خاک بردش از چه آب
بر سرینش نشست با دل تنگ
و آن درفش گرگشایت کو؟
با داد و دیو و دیوو آدمی و پری

(هفت پیکر ص ۲۰۸)

بشر وسایل آن مرد را که مقداری مهر و سکه و لباسهایش بود را برگرفت و به شهر برد و عمامه اش را نشان مردم می داد تا بالاخره یک نفر آن عمامه را شناخت و آدرس خانه آن مرد را به بشر نشان داد و بشر وسایل را به همسر آن مرد داد و داستان را از سیر تا پیاز برای زن تعریف کرد. وقتی آن زن داستان درستکاری بشر را شنید او را تحسین کرد و اشک ریزان گفت که شوهرش کارش بی وفایی و ستمگری بود ولی خدا رحمتش کند.

آن زن به بشر گفت که من هم مال و اموال دارم و هم عفت و زیبایی که اگر قبول فرمایی دوست دارم به عقد تو در آیم و همه را در اختیارت بگذارم و رو بند خود را برداشت تا بشر در مورد او تصمیم بگیرد.

وقتی بشر چهره آن زن را دید، متعجب شد. چون او همان زنی بود که در آن روز طوفانی چهره اش را دیده بود و بخاطر فرار از وسوسه به زیارت رفته بود. بشر هم ماجرای عاشق شدنش را برای زن گفت و بدین ترتیب علاقه زن به او صد چندان شد.. آنها خواهان رسیدن به وصال هم می شوند و بشر پاداش صبر و شکیبایی خود را می گیرد. یسر از یک شاه کافری را دور کرد و هاله ایی را که مانع درخشش نور ماه می شد بر طرف کرد لباس سبز بر پیکر او پوشاند و رنگ زرد را که نشان یاس و ناکامی بود و جهودی از وی دور کرد و داستان تمام می شود. بشر هم به میمنت ازدواج با آن حور صفت، جامه سبز بر تن کرد و زندگی خوشی را با آن زن آغاز کرد.



با پریچه‌ره کام دل می‌رانند
 از جهودی رهانند شاهی را
 از پرنده‌ش غبار زردی شست
 چون ندید از بهشتیان دورش
 بر خود افسون چشم بد می‌خواند
 دور کرد از کسوف ماهی را
 برگ سنبل ز شنبلیدش رست
 جامه‌ی سبز دوخت چون حورش
 (هفت پیکر ص ۲۱۴)

این حکایت دو نوع ایدولوژی و باز خورد متفاوت در خود نهفته دارد. بشر دارای روحی پاک و خداجواست او نماینده‌ی یک روح پاک است او از سرچشمه‌ی زندگی یعنی آب حیات جانی تازه می‌یابد اما ملیخا که فردی است اسیر توهمات و خود پسندی‌ها در چاه به ظاهر آب فرو می‌رود و بازگشتی برای او نیست. آنچه که از جای جای داستان برداشت می‌شود توکل و رضای محض است این توکل و رضا از مفاهیم عمیق عرفانی به شمار می‌آید.

از مضمون‌های اصلی مطرح در این داستان توکل به خدا و خویشتنداری است. بشر با وجود همه‌ی مشکلات این جهان خاکی به دلیل روشن بینی اش به هدف خود می‌رسد و ملیخا که قربانی نادانی خود می‌گردد و به علت نادانی به گمراهی می‌افتد. به همان اندازه که ملیخا نیمه‌ی زشت و ناپاک و بدبین انسان را مجسم می‌سازد به همان اندازه بشر روح والا و خوش بین و خیر خواه انسان را منعکس می‌سازد و این معنی و جوهر عرفان ایرانی است که بد اندیش و بد کار در همین جهان بادافره خود را می‌بیند و انسان آشنا با معرفت، هرگز بد نمی‌اندیشد و برای کسی بدی نمی‌خواهد. (بختیاری، ۱۳۷۶: ص ۱۹۳).

این داستان رمزی در خود دارد و آن این است که دانش تنها برای رسیدن به یگانگی کافی نیست عرفا معتقدند که دانش بدون یگانگی و وحدت دچار تعدد می‌شود و از راه درست خود خارج می‌شود. و باز بر این نکته تاکید دارند که رمز رسیدن به وحدت و یگانگی همراه کردن دانش و علم به توکل و خداپرستی است که اگر غیر ازین بود سرنوشت ملیخا عمومیت پیدا کرده و شامل احوال تمامی علما می‌شود.

بررسی نکات و ارتباط بین روز و رنگ و قمر و داستان:



روز دوشنبه همانطور که پیش از این گفته شد اختصاص به قمر ماه دارد در نزد مردم قدیم رنگ ماه سبز بوده همینطور با بررسی و بازنگری در علم هئیت قدیم رنگ اصلی ماه سبز است. روز دوشنبه را در کشورهای دیگر می گویند به معنای روز ماه. monday رنگ سبز در پاره ایی از علوم روانشناختی به رنگ حسادت نیز معروف است حتی اصطلاحی نیز دارند که از حسادت سبز شده بود. این روز اختصاص دارد به جامعه زنان زیرا ماه یک زن است ماه ارتباط خاص با زنان دارد. ماه مظهر نور الهی است و در نبودن خورشید رسالت رساندن نور به جهان را بر عهده دارد ماه نگاهش به بالا و به سمت خورشید است و نور خود را از او می گیرد. اگر چه این داستان حکایت بشر پرهیز گار است اما در بطن داستان حکایت زنی را عنوان می کند که در دست فردی ستمکار و بی دین روزگار را به سختی می گذراند و در پایان هم خداوند دعاو گریه های او را با فرستادن بشر برسر منزل او پاسخ می دهد. رنگ سبز بسیار رنگ آرامش بخش است دلیل انتخاب این رنگ نیز برای اماکن مذهبی و عرفانی نیز همین است. رنگ سبز مابین دو رنگ سرد و بسیار گرم قرار دارد در روز دوشنبه نه از سیر صعودی یکشنبه خبر است و نه از افول روزهای آخر هفته روزی است آرام و ساکن در بین همه ی هفت روز هفته. ماه نیز در بین دیگر سیاره ها دارای وقار و آرامشی خاص است نگاه کردن به ماه در شب های مهتابی موجب حسی توأم با آرامش ملیحی به انسان القا می کند. انتخاب قمر ماه برای روشنایی و نور پراکنی در شب گزینه ایی است که تنها از تدبیر خداوند ساخته است در شب و با پیدایش ماه سکون و ایستایی تمام جهان را فرا می گیرد. بشر در پی دیدن معشوق به هم می ریزد اما باز به خود می آید و خود را به آرامش دعوت می کند. او به حریم معبود یگانه پناه می برد و توکل می جوید و به آرامش می رسد در راه بازگشت باز توسط ملیخا به تشویش و پریشانی می رسد اما این وادی را نیز به سلامت و طمانینه به پایان می رساند. از نکات برجسته این حکایت روشن بینی بشر است که با همه ی مشکلات این جهان خاکی به هدف غایی خود می رسد اما ملیخا در چاه گمراهی و جهالت خود فنا می شود بشر در آخر با پوشیدن رنگ سبز به سلامت و آرامش می رسد.



نتیجه

خلاصه و ماحصل حکایت را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد، با عضو پاک و توکل بر یگانه ایزد هستی می‌توان به مقصود رسید و مقامی بالاتر از مقام فرشته یافت. رسد ادمی به جایی که به جز خدا نبیند. نظامی از کنار هم گذاشتن روز و ماه و رنگ هدفی را دنبال می‌کرده انتخاب روز دوشنبه یا روز ماه برای حکایت بشر پرهیز گار در نزد اهالی عرفان یک سیر و سلوک عاشقانه برای رسیدن به به وجود حقیقی است بشر با دیدن زن به وجد می‌آید و راهی می‌شود تا خود را از هوای نفسانی پاک کند و مرحله طلب در او آغاز می‌شود در راه با فردی چون ملیخای خود رای و ستمکار رو برو می‌شود تا بار دیگر ایمانش در ورطه‌ی آزمایش گذاشته شود. مرگ ملیخا به دلیل خود کامی‌اش برگ برنده‌ی اوست برای بشر و جواز عبور اوست از وادی ناامن به وادی امن و آسایش. و در پایان راه رسیدن به معشوق و یکی شدن و در واقع وصال معبود. نظامی رنگ سبز را برای حکایت بر می‌گزیند تا نشانه آن آرامش و توکل نهفته در داستان به مخاطب باشد. این رنگ نشان امید و انتظار نیز هست. همین امر توکل و ایمان که در لایه‌های داستان نهفته است با درون مایه داستان پیوندی جدا ناپذیر دارد.

فهرست و منابع

- پری، مایکل، (۱۳۸۵)، تفسیر مایکل بری بر هفت پیکر نظامی ترجمه‌ی جلال علوی نیا: تهران: نشر نی چتپ اول
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، هفت پیکر به تصحیح و حواشی وحید دستگردی. شابک
- احمدنژاد، کامل، (۱۳۷۹)، تحلیل آثار نظامی، تهران، علمی.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۹)، تاریخ ادبیات ایران، تهران، ققنوس.
- لوشر، ماکس، (۱۳۷۵)، روانشناسی رنگها، تهران، مترجم
- نظامی، الیاس بن یوسف، (۱۳۷۸)، خسرو و شیرین، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران،



- هفت پیکر، (۱۳۷۶)، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره
- یآوری، حورا، (۱۳۷۴)، روان کاوی و ادبیات، تهران، تاریخ ایران
- بررسی رنگ در حکایت‌های هفت پیکر نظامی *
- مجله ادب پژوهی شماره دوم تابستان ۱۳۸۶ دکتر زرین تاج واردی استادیار دانشگاه شیراز
- **آزاده مختارنامه کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
- تحلیل استعلایی هفت پیکر: نویسندگان نسرين علی اکبری، سيد مهرداد حجازی، مجله متن شناسی ادب فارسی دوره اول: شماره ۳. پاییز ۱۳۸۸
- علی اکبری، نسرين و وحیدیان کامیار، (۱۳۸۳)، «کاربرد گنبد در شعر فارسی از چشم انداز اسطوره‌ای آن»، زبان و ادب، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، شماره نوزدهم، سال هفتم.
- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، (۱۳۷۹)، پیر گنجه در جستجوی نا کجاآباد، تهران، سخن، چ چهارم
- شمیسا، دکتر سیروس، (۱۳۷۶)، داستان یک روح، تهران، فردوسی، چ سوم
- بختیاری، محمود، عطایی، علیقلی، (۱۳۷۶ ش)، هفت نگار در هفت تالار. بی جا.
- حسن لی، مصطفی صدیقی، (۱۳۸۶ ش)، نگاهی به هفت پیکر نظامی از دیدگاه نماد گرایی در پوشش صوفیه. مجموعه مقالات، نشریه داخلی، ش ۳۹، بی جا
- دلفی، علی اکبری، (بی تا)، نوای خاموش، فصل نامه‌ی مصباح، سال دوم ش ۶، بیجا